



## از {فرات} تا {نیل}:

# مینکر

## زن سالاری و مرسالاری چی قسمی شروع شندند؟

{علامه پروفیسر داکتر زمان ستانیزی} یک تحفه است برای تمام بشریت {

### چرا {زن} از رهبری به حاشیه رفت؟

- (1) در آغاز، رهبری، تنظیم فامیل و جامعه سازی را {زن} بعهده داشت.
- (2) قرار ریسرچ پروفیسر علامه داکتر زمان ستانیزی، الی 1,500 سال قبل، دنیای {زن محور} اموارزشهای خوده داشت.
- (3) در افغانستان، تجارت راه ابریشم و هم تمدن {اوستا} در عصر {زن سالاری} ادامه داشت.
- (4) سیستم آبرسانی، بندآب و انهار، و کاریزهای زیرزمینی در عصر {زن سالاری} بوجود آمدند.
- (5) تمدن، فرهنگ، سانس، تکنالوژی، و قانون در {عصر زن سالاری} از افغانستان به غرب و تمام جهان انتقال یافت.
- (6) {2,500} سال قبل، افغانستان یک ملکه داشت بنام میرمن تمایره {آهنین}. بر علاوه لشکر مردینه اش، ملکه تمایره آهنین یک لشکر اسب سوار قوماندونی {زن} نیز داشت که قوی ترین امپراطور جهان آتروزی، کیومرث، راشکست داد، و خود {کیومرث} در میدان جنگ کشته شد.
- (7) لشکر و هم اسبهای نظامی ملکه تمایره آهنین با {زره} طلائی و نقره نی ملبس بودند.

غلام نبی مینکر

مهمان برنامه: پروفیسر علامه داکتر زمان ستانیزی

گرداننده برنامه: ناهید علوی

برنامه: {هنداره پنداره} - از {فرات} تا {نیل}

رادیو تلویزیون وطن - 9 می 2024

فشرده قیچی شده {خطی} از ویدیوی {صوتی} از {فرات} تا {نیل}:

- (1) ناهید علمی: موضوع بحثِ امروز تحتِ عنوانِ {ازفرات تا نیل}، این مطلب ازنگاهِ {أسطوره شناسی و تاریخی} است، نه ازنگاهِ {دینی}.
- (2) خداوند با ابراهیم علیه السلام پیمان بست و گفت، "این سرزمین را از رود مصر تا به رود بزرگ (یعنی: رود فرات) به تبار تو بخشیده.
- (3) دجله و فرات همراه بارود نیل، سه رود بزرگِ شرقِ میانه در منطقهء بین دجله و فرات رادرتاریخ به {بین النهرین} یا {عراق} امروزی یاد میکنند.
- (4) بیائید بیشتر موضوع را بپرسش و پاسخ با پروفسور صاحب مطرح کنیم، و پرسش کنیم که چرا این موضوعه انتخاب کده؟
- \*\*\*\*
- (5) پروفسور دکتر زمان {ستانیزی}: مه میخاستم به یک مسئله اشاره کنم، و او ایست که اکثر مردم فکر میکنند که تاریخ بشریت با تاریخ شروع شده. در حالیکه چنین نیست. تاریخ یا تاریخ نویسی به اوشکلی که ماحالاً او ره میفهمیم و او ره میشناسیم، یک پدیدهٔ نهایت معاصر است که دو - سه صدسال بیش عمر ندارد .
- (6) تاریخ بشریت با أسطوره آغاز شده. و تفاوتِ تاریخ و أسطوره ایست که تاریخ به اساس ادعاها و اسنادهای قابل اثبات آغاز میشه. مثلاً: یک تاریخ یا یک جائیکه فرض کنیم کتیبه هاست، و در جغرافیه - در اینها، او ره جستجو میکنه و از روی ازوبه نحوی خوده به یک اثبات نزدیک میسازن. ولی أسطوره به چنین چیزها هیچ ضرورت نداره.
- (7) أسطوره نه تاریخ داره، و احیاناً نه آنقدر جغرافیه و اینها. فکر میکنم اگر از اینجاها آغاز کنیم که در زمانهای بسیار بسیار قدیم که شما نبودین و مه بودوم، بخیالم، که انسانها، اجداد ما، در جنگل زنده گی میکردن.
- (8) حُب، بهر دلیلی که بود، اونجا میگذشتن، و او یک عصر بود که اگر از دیگه نگاه نی، بلکه از یک نگاه به او بنگریم، {عصر زن سالاری} بود.
- (9) عصری بود که {زن} هم تشکیل خانواده ره میکرد، طفل بدنیا میآورد، هم زن خلقت ایجاد میکرد. هم زن الاله بود. بناءً، زن بسیار مهم بود.
- (10) برایست که زنها بودن که بهر دلیلی صاحب طفل به دنیای آوردن، و بری ازیکه امر ارحیات اونها تضمین شوه، باید تصمیم میگرفتن که بکدام قسمتِ جنگلهابیرن، کدام میوه ها و دانه هاره بخورن، و اینها.
- (11) بناءً، مردها کاملاً در حاشیه قرار داشتن. و زنها بودن، فرض کنونم اگر تصمیم میگرفتن، اگر باکی، البته مسئله ازدواج او و ختنه نبود. یک زن خودش تصمیم میگرفت که باکی هم بستر شوه، و طفل کی ره داشته باشه. و در مردا و استعدادده میدیدن کی توانمندیء شکاره داره که به درختهای بلند بالامیشه، یا کارهای دیگه کرده میتانه؟
- (12) بناءً، مردها کاملاً در خدمتِ زن بودن. زن بود که تصمیم میگرفت که با صاحب فرزند، اولاد، و اینها شوه .

(13) ناهید: "یعنی مردی که مانند جیمزباند بود."

(14) ستانیزی: نه. نه او وقت جیمز بود، ونه باند. اینهانبودن. یعنی زن بهر شکلش، هستهء خانواده، بشکل تنها خدائیکه مابه به روی زمین میبینیم، حیات بخش است، زندگی بمیان میاره، وی دلیل نیست که در بسیاری فرهنگها و زمانها که شمامی بینیم، نام {زن} بانام {زندگی} هم آوائی داره. زن = زندگی - یابه انگلیسی فرض کنیم {Wo}. {Woman} ایش قسمت {Womb} یعنی آنکه دارنده {رحم} است. یعنی اونجا که {طفل} تولد میشه.

(15) یعنی امر ارحیات محوری ترین موضوع بری مردم بود که آدم باید زنده بمانه - یعنی مسائلیکه میتانیم از نگاه تیئوری {چارلز داروین} به او اشاره کنیم.

(16) پس زنده بودن، وزنده شدن، وزایاندن، واینهامطرح بود. بناءء دنیا، دنیای {زن محور} بود.

(17) خوب، یک زمانی کار بجای میرسه که جنگها ودانه های درختها ئیکه میوه ودانه داره، کم میشه، قلت پیدا میشه، واینها. ممکن مردم باهم بجنگند و مسائلی ازای قبیل. تا اینکه حسب یک ضرورت اینها از جنگ می براین.

(18) از جنگ که می براین، خوب از هم تصمیم گیرنده {زن} است.

(19) زن تصمیم میگیره که خوب، فرض کنیم یک زن جوان است و پنج، شش، هفت طفل هم از پشت سرش میدوه. اینها باید از چه تغذیه کنن؟ غذا د کجا پیدا میشه؟

(20) اینها آهسته آهسته ازی جنگ راه آبه پیدا میکنن. آب به دریا تبدیل میشه. بناءء پشت دریاها میرن.

(21) حالا، علاوه از {مادر}، {دریا} هم {خدا} میشه.

(22) {خدا} یعنی آنکه بما {حیات} می بخشه. بخاطر حیات بخشیش. واولین دریائیکه تصادفاً درازترین دریای دنیا هم است، دریای {نیل} است. اینجاست که نیل از همان عصریکه {زن} سالاری بود، یادنیادنیای {زن محور} بود - تازمان ظهور اسلام، باز هم اموارزشهاره داشت.

(23) {نیل} مادر {مصر} پنداشته میشد. {نیل} حیات بخش بود. نیل {خدا} بود.

(24) اینها به نیل قربانی میدادن. هر سال در شروع سال، هفت دوشیزهء مقبول وبالباس و آرایش، همه اینهاره در دریای {نیل} می انداختن که قربانی شوه. خداوند ایره بپذیره.

(25) بناءء خدای شان {دریا} بود. و چون مسئلهء حیات بخشی هم مطرح بود، حتی تاوقتهای آخر فراعنهء مصر، در همان روز سال، بامعذرت باید بگویم - گرچه ای مسئلهء علمی است که فرعون در محضر عام، در زمانهای دریای نیل خوده انزال میکرد. چون سپرم یا تخمهای مرد هم زادهء حیات است، حیات بخش است، و نیل هم الاله بود.

(26) بناءء ای حاصل خیزی ئی دریا مطرح بود. خو، ای شدیک فرهنگیکه ما از وقت زیاداموتاریخ اسطوره ئی و تاریخیکه به بشرشناسی میخواستیم، نه تاریخیکه سنه و اینها.



- (27) خُب، درست است یک زمانیکه مردم یک تعداد زیاد آمدن به دوطرفِ دریا {نیل} خانه، مزرعه، و اینها ساختن. و بعد از او، ممکن بنا بر تراکم نفس از اینجا هم رفتن پیشتر بطرفِ شمال تا بلاخره اینها به یک دریای دیگه رسیدن که دریای {فرات} است. خو، دریای {فرات} و دریای {نیل} پهلوی هم هستند.
- (28) بهر صورت، اینجاست که از نگاهِ بشرشناسی، ما اولین فرهنگ‌گیری سازییم. فرهنگ به معنی آنچه که دارنده ارزشهای جمعی انسانهاست.
- (29) خُب، دو چیزیکه مردم اینجامشاهده میکنند، بخصوص در نزدیکی دریای {فرات}، ای است که دریاها از بلندهای کوهها سر از زیر میشن. و سر راه آگه جنگلهاره سیل می بره؛ و دریاها می آیه، اگر علفها، دانه ها، غله ها، و اینها میاین با آبِ دریائیکه به اصطلاح خطِ آلودمیشه - این دانه ها با ای یکجامیشه. ای دانه ها و تخمهای علف و گیاه، سبزیجات، هر چیز. وای بین دوطرفِ دریاها می رویه.
- (30) اونجا، در مصر، در پهلوی دریاها، مردم درمی یابن که گیاه های می رویه که برگهای بسیار پهن داره و امروز امروزه بنام پاپیروس یا پای روس یاد میکنیم. از مردم میفهمن که حالا از جنگل آمدن و درختی نیست، پس میتانن که اونجا چیزی زرع کنن. تخمها از ایره دوباره بکارن که امر احیات کنن.
- (31) عین کار در دریای {فرات} و اینجاها صورت میگیره.
- (32) اینجاست که اولین جوامع زراعتی ایجاد میشه. ولی چون درای مقطع تاریخ، منظومه از تاریخ تاریخ نیست. تاریخ بشریت. اینجاست که زنها چون مصروف ازی هستن که از اطفال و از اینها مراقبت کنن، مسئله از ای طریق - مردها زیاد تر مصروف ازی کار کشت و زراعت، و کاشتن دانه، غله، و اونها میشن.
- (33) وبری بار اول، مردها یک کمی اهمیت پیدا میکنن.
- (34) ناهید، "یک کمی!"
- (35) ستانیزی، "بلی. اوقه زیاد خونی. از حد زیاد پیش نمیرن."
- (36) ای آغاز آنچه چیزی است که بنام {انقلاب زراعتی} یاد میشه. و چیزیکه مهمتر از زرع، کشت، و اینهاست ایست که مردم هائیکه دورتر از دریا هستن، اونها میاین، معمولاً حمله میکنند که امی غله و حاصلی که اونها بدست آوردن، از اونها بگیرن. بناءً، اینها مجبور میشن که از خود دفاع کنن. غله، دانه، و اینها حفظ کنن. چوب و استخوانو، هر چیزیکه پیدا کردن، از او کار بگیرن.
- (37) بناءً، اسلحه پیدا میکنن تا اموال و غله ره حفظ کنن. باز هم با داشتن امی اسلحه های اول، بهر شکلی که بود، از سنگ بودن، آهن بود، و اینها. مردها ارزش شان یک کمی دیگه هم بالا میره.
- (38) آهسته آهسته شروع {مردسالاری} ایست که زنها آهسته آهسته یکطرف...  
(39) ناهید، "به حاشیه رانده میشن."
- (40) ستانیزی، "یک کمی، زیادنی، اوقدرنی!"
- (41) اما، باز هم در همه این جریان، طبقیکه قبلاً گفتوم، دریای {نیل} هم خدا بود، هم الاله بود، الاله نیل مادر مصر.
- (42) یا مثلاً دریای {گنگا} ره میگیریم درهند. گنگانام درینا ایست. نام الاله است. ای خدای مردم هند بود.

(43) چون هردو حیات بخش بودن، گنگاوهم خدا، بناء، ای دونام باهم مترادف شدن. و بسیار از مراسم دینی هندی‌ها میبینیم، کل شان وابستگی به عبادات داره: غسل میکنن، خوده میشوین، پاک میکنن، این مسائل.

(44) بناء، این دریاها، دریاها، حیات بخش بودن، والاها هابودن، خدایان بودن.

(45) از اینها متوجه میشن دیگه - خوقصه ره یک جائی شروع کدوم تابه آخرش برسوم، شایدیک دوهفته ره دربرگیره. مه کوشش می‌کونوم خلاصه حرف بز نوم.

(46) بعدازی، اینها میبینن که اینها ازای دانه غله و اینهاره میکارن، تنهادر جاهای می رویه که اونجا آفتاب است، روشنی است. بناء، خدای روی زمین {دریا} شد، یک خدای دیگه هم پیدا میکنن که اودر {آسمان} است. واوخدا، {آفتاب} است.

(47) بناء، ای مردم خداپرست میشن، آفتاب پرست میشن. آفتاب حرارت میته، حرارت آشته - وازو {آتش پرستی}. و بهر شکلیکه شما بخواهین اوره توضیح کنین، مسئله سری ازیست که {آفتاب} مرکزیت پیدا میکنه. آفتاب ره چون از کلمه {زن} و زندگی گفتیم، هم آوائی دارن. آفتاب هم امی حیثیته پیدا میکنه. مثلاً: مهر، مهرگان، اینها بهترین مثالش است - که ببینین در زبان پشتو، در لهجه وزیرستان است، چون زبان پشتو مستقیماً از {اوستائی} است. اگر شما به وزیرستان برین و بگوئین {مهر}؛ طرف مقابل مقابل نمی فهمه که شما درباره {مادر} صحبت میکنین یا درباره آفتاب.

(48) هم آفتابه {میر} میگن، هم {لمر}. اونها {لمر} نمیگن، اونها {میر} میگن. مور {میر} میشه. و در لهجه وزیرستانی {هی} به {ی} تبدیل میشه.

(49) تقریباً در اکثر زبانهای دیگه ارتباط دیگه پیدا میشه که او خداست، و خدا در آسمان است. و نام از او {خدا}، باید با {آفتاب} ارتباط داشته باشه.

(50) نامیکه بین النهرین، دجله، و فرات (عراق امروزی) به {خداوند آفتاب} میدادن، اونام نامش {شماش} بود. امو کلیمیکه از او کلمه {شمس} گرفته شده - در عربی امروز. اما ای عربی نیست. ای کلمه که نام {سومیرها} است، نام {خدا} است. و خدا هم البته امو {خدای آفتاب} است، و مسایلی از قبیل.

(51) پس، ای {آفتاب پرستی} و {شمس پرستی}، {مهر} - و بطور مثال: {مهرآب} که ما می‌گیم، در وقتی در دهن دروازه پای خوده می شستن، وضو، و طهارت امروز ما می‌گیم. بعد از او که داخل معبد میشدن، نماز میخواندن. بناء، اونها از {مهرآب} داخل مسجد میشدن. {محراب} ما، داو طرف مقابلش است!؟

(52) واو {مهرآب} اموست که {جای آب} است. آب دریا گفتیم، تقدس داشت نزدشان. وهم آفتاب که باز هم {مهر} دیگه شد. ای طرز عبادات ما بود.

(53) بناء، انسانهای اولیه با طبیعت بسیار نزدیک بودن. و طبیعت به نحوی می پرستیدن. به او خاطر است که دوران جنگش یادام نیست چرا که داو وقت مه، خیل از دور ما بود، امودوریکه بشرشناسه واوره بنام {های درالیک سوسائیتیز}. یعنی، {جوامع لب دریائی}، اگه ترجمه کنیم.

(54) دریای {گنگا} است، دریای {نیل} است، دریای {سند} است، و دریای {یانکی} است در چین.

(55) تقریباً در هر جا {تمدن‌ها} به دو طرف و یا یک طرف {دریا} آغاز شده. پس، {آب} و {آفتاب} هر دو بیش با هم بود. اینکه آب و آفتاب هم آوائی دارن، ممکن است کاملاً تصافی نباشد.

(56) اما با شروع ای {فرهنگ زراعتی} که {مردسالاری} آهسته آهسته شروع میشه، {زن‌ها} آهسته آهسته به حاشیه میرن. ولی، {خدایان زن} هنوز هم مطرح است. به اموسبب که اون‌ها وقتیکه در جنگل بودن. ممکن اگر بالاسیل میکردن، گلش درخت بود، چیزی نبود و چیزی نمی دیدن.

(57) لیکن، حالیکه در آمدن در دشت و صحرا، اینجایی بین که اینجا {آفتاب} است. شب ستاره هاست، اینها توجه شان اونجا میرن که ما از کجا آمدیم؟ کجا میریم؟ اصل ما از کجا است؟ بناءً، به ستاره ها علاقه شان زیاد میشه.

(58) مصریهایی که باور داشتن که اون‌ها فکر میکردن که {آفتاب} مثل یک چراغ است که تمام روز دنیا رو روشن میکنه. باز او طرف که رسید، از زیر زمین تیر میشه بطرف شرق، خوده میرسانه، تا صبح از اونجه برآیه. خُب، بهره‌دهنیتیکه که بود، به امی شکل بود.

(59) حالاً متوجه میشن که ای آفتاب هم از یک نقطه طلوع نمیکنه. گاهی ای طرف گاهی ای طرف تغییر میکنه ای اینهاره متوجه میسازه که اینجایی شکل دورانیء طلوع و غروب آفتاب است. از اینجاست که اینها به امی شکل دورانی - از روی ازی یک {تقویم} میسازن. و تقویمیش ایست که اولین فکر می‌کونوم، تقویم اولی درین النهرین ساخته میشه.

(60) خُب، از روی محاسباتیکه در او وقت داشتن ونمی فهموم بکدام اندازه دقت داو بکار بود، روزهای سال {365} زوایه، هفت روز هفته، و تمام ای مسائل.

(61) حالی همه کارها بر اساس {آفتاب} ساخته شد. حال، در اینجا {زمان} مطرح میشه. و یک {دیانت} دیگه آغاز میشه بنام {پرستش زمان} که بنام {زربانی} یاد میشه. زربانیها، وقته پرستش میکردن. زمانه، و خود کلمهء {زمان} هم کلمهء {آسوری} است. به معنیء امی وقتیکه در کائنات است، گردش ستاره ها، آفتاب، مهتاب، و اینها. و عبادات شان هم همه به او بسته است.

(62) ماهم فرض کنیم، اگر در دیانت {زردشتی} بینیم؛ {نوروز} و {مهرگان} و تمام اینها، وقت بسیار مهم است. و اینها نمیتانه اوره توقف بته، اما یک دوران است. مثلاً، در طفولیت به نوجوانی، پیری، و مسائلی ازی قرار.

(63) بناءً، مرگ و زندگی با ای بسته میشه.

(64) باز هم اینجه یک - خُب - بعض مطالبی که مه میگوم، یک کمکی یک بخش شوخی داره، ولی دلیل گفتن از وبری مه ایست که با مردم کمک میکنه تا متوجه بعض پدیده هاشون.

(65) اگر زندگیء انسانها مربوط به مرگ و زندگی باشه؛ امی کلمهء مرگ و زندگیه بین اموقسمیکه زندگی با {زن} هم آواست، {مردن} با {مرد} هم صداست. کلمهء {مرگ} با {مرد} با {میم} {م} شروع میشه، {زن} و زنده گی {با} {زی} {ز} شروع میشه. و فکر نمی‌کونوم که ای مسائل روی تصادف بوده باشه.

(66) ناهید، "مادر هم خوبه {میم} {م} شروع میشه."



(67) ستانیزی: "بری ازیکه کس فکرکنه که ازسوالِ تان گریزمیکنوم". اوبخاطرایست که طفلیکه نوتولد میشه، چون مه یک وقت طفل بودوم، شایدباورنکنن. طفل به شکلِ سمعی وبصری چیزه میآموزه.

(68) صداها ره که ازما درمیشنوه، میخواجه که ببینه که خوب ای صدا چطوتولید میشه؟ طفل خونمی فهمه. مُنتها چشمِ خوده که باز میکنه، هرباریکه مادرش گپ میزنه، می ببینه که صدا ازاونجه میایه، ازدهنِ مادر.

(69) بناء، صداها ی اولیه همیشه صامتهای دولبه داره که لبها بایدهم بسته شون. بناء، چون تلفظِ بی {ب} و میم {م} در هر دویش، دولب باهم بسته میشه. بناء، بری طفل آسان است که هم ببینه، وهم بشنوه. ازنگاهِ سمعی وبصری .

(70) بناء، امی ناماره به آسانی یاد میگیره. به اوسبب است که نامهای اشخاصیکه در زندگی اموظفل چندروزه ئی یا چند هفته ئی، یا چند ماهه مهم است- همه اینها بامی کلمات شروع میشه. یامیم {م} داره - یا بی {ب} داره. ازخاطریکه در تلفظِ آنها {ماما}، {بابا}، {مامی}، {مور}، وهمه اینها .

(71) {بی بی} و {ببو} - و هر طرفیکه میرن. بری ازیکه اوظفل سمع وبصری بیآموزه، ای صداها ره اوازی دلیل است. خو، پس میریم داوداستان - کجا بودیم؟

(72) ناهید، "داستانِ دجله و فرات."

(73) ستانیزی، "داستان ازیکه {زمان پرستی} آغاز میشه، تقویم آغاز میشه. وای روزهای هفته ره یک واحد برش تعیین میکنه.

(74) تقویمها بعضی ده روز داشت. بعضی هفت روز داشت. روزهایش متفاوت بود. ولی، تقویم مهمیکه - تقویم بابلیهاست. اینحالی بابلیها علاوه به ای مسائلِ دیگه، تقویم هم میسازه که امو {سنجشِ زمان} است، که هر چند روز بعد.

(75) حُب، ایکه ای روزها ره به چی نام یاد میکنه، باز فرق میکنه تا که اینها به مصر میرن. و مصریهای نامهاره بنام - اووقت مصریها علاقه داشتن اجرام سماوی - اینهاره به نامهای - دراووقت مصریها صرف {پنج} سیاره ره کشف کرده بودن - یعنی ازیک نگاه بری شان بگویوم که، "آفرینِ شان."

(76) پنج سیاره میشناختن در آسمان که نشانی گنه که ای ستاره هاپیهم باهم میاین و غروب میکنن، طلوع میکنن، وای مسائل. ونه تنها آفتاب و مهتاب بود.

(77) بناء، ای نامهای هفت روزه بنام اواجرام سماوی، اونهاره یاد کردن.

(78) بری مصریهایک ارزشِ دیگه هم داشت. اوارزش ای بود که اونهاره - ستاره هاره تقدس میدادن. اونهاره {خدا} می پنداشتن. {خدا} میسُردن.

(79) مصر دو همسایه داشت. یکی {کنعان} بود، دشرق بود، شرقِ مدیترانه. {فلسطین} و {کنعان}. یک دیگش {یونان} بود.

(80) اموکشوریره که {یونان} میگیم، نام اصلیش {هلا} است، نه {یونان}. اما بهر صورت .

- (81) یونانه خومیفهمی درکجاست؟ نه. اوتونیسست که فکرمیکنی که اونجه است. {یونان} در {اناتولیه} بود، یعنی د {ترکیهء} امروزی. یعنی دشمالِ مصر.
- (82) پس، اگر مصریهادرآب میرفتن؛ مستقیم میرسیدن به {اناتولیه} که {یونان} بود، یاترکیهءامروزی. ویاگه به زمین میرفتن بطرفِ کنعان و فلسطین و اوطرفهامیرفتن.
- (83) حالا، یک زمانی شدکه امی روابط ای مردُم، مصریهابای دوگروپِ بیرونیءبیگانه، اونهاگرفتن که امی رسم تقویمء {مصری} اونهاره هم انتخاب بُکنن .
- (84) یونانیهاچون به چندخدائی باورداشتن، نامهای هفته ره اونابه نامهای {خدا} یادکردن. امی روزهاییکه درجرمنی، انگلیسی، هالندی یادمیکنیم، اینهاکله نامهای {خدایان} اروپائیسست.
- (85) ناهید، "هدفِ تان امی جنوری، فبروری، مارچ، وغیره است؟"
- (86) ستانیزی، Monday, Tuesday, Sunday، وغیره، اینهابود.
- (87) نامِ خداست:
- Tues, Boden, Woden, Thurs, Sunday
- (88) اینهاکلی نامهای {خدایان} بود .
- (89) چون مصریها، روزهای خوده بنامهای {خدایان} آسمانِ خودیادکرده بودن، پس یونانیها به تقلیدازونهای نامهاره به اوطرف بُردن.
- (90) عبریها، برعکس ازی، چون اونهادرامی مرحله به {یک خدائی} باورداشتن، بناءء، نمیتانستن که تمام هفت روزهفته ره بنام یک خدایادکنن. بناءء، حسابش کردن: یک، دو، سه، و..... سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه.
- (91) بناءء، ازامونقطهءمصریطرفِ شرق میرین. دراکثرین فرهنگهانام هفته به {عدد} است. بطرفِ غرب که میرین، اکثرش بنام {خدایان} است.
- (92) وپسان عین چیزیری نام {ماها} واینهاهم شد. حُب، بری ازیکه ازموضوع بسیاردورنریم؛ نمیفهموم که بکجارسیدیم؟ چیره گوفتوم وچیره ماندیم؟ حالی، مامیریم تقریباً به امودوریکه پیش ازانتقالِ قُدرت بری {مردسالاری}.
- (93) مردُم بین النهرین یاعراقِ امروزی درسواحلِ {فرات}، اینهامتوجهءیک چیزشدن. به اوتفاوت - ایره ایره هم بایدبگویوم که امی جائیره مابنامِ {خلیج فارس} می شناسیم. ای {خلیج فارس} بسیاربالا بود. یعنی قسمتهای شهرِ بغداد، اینهاگیش زیرآب بود. ای بمرورزمان که امورسوبِ لب دریاریگ و سنگ آورده، خلیجه کوچکترساخته. اما داووقتهای اول، مردُم متوجه شدن که باموقسمیکه درلبِ دریای {نیل} گیاهای {پاپیروس} می روئید، دردریای {فرات} هم یکنوه - یک رقم گیاه می رویه که رقم {نی} است. که با {پپایه}، ویا {پاپیروس} چندان فرق نداره، ازنگاه بوتانی وگیاشناسی.
- (94) خوب، درپهلوی ازی، اینهادرامی لبِ دریا که میرن، متوجه میشن که درامی ساحلِ دریاجائیکه چیزسوب کرده، یک پرنده درین گل راه رفته - نقشِ پایش دامونجه مانده. یاجای پای یک حیوان است. یا ازی چیزها.



- (95) بری شان دلچسپ است. اونهاهم اونجه نقش دست وپای خوده میمانن، خوش شان میایه، خنده میکنن. برای شان یک سرگرمی پیدامیشه. اینهاچی قسمی درپهلوی امی درپاراه برن ونقش پای خوده دراونجه ببینن .
- (96) درضمن متوجه میشن که درهمینجابه نقش و حیواناتِ دیگه پای ره دیدوم که ناخون نداره.
- (97) بناءً، ازاونجه یک چوبکه میگیره، که حتماً چوبِ {نی} درلبِ دریااست. چندخطی کش میکنه، بعدشکل انسانه رسم میکنونه. مثل تختی سیاه وتباشیربری اطفال دورهء مابعدیء ما.
- (98) آهسته آهسته علاقه مندیش به ای زیادمیشه. ویک وقتی میشه اینهابکارخود دوام میتن، یک سیل میایه وتمام کارهای اینهازیراو {آب} میشه.
- (99) بعدتصمیم میگیره که ایطونمیشه. بیائین امی گل رسمِ پهلوی درپاره ازینجه بگیریم، ایره به شکل یک خشت بالاتروودورترازدریامیمانن. بعدازرسمی وخطاطی وهرچیزیکه می خاستن، بالایش رسم میکردن. حالی، اوره سیل نمی بره.
- (100) ازی آهسته آهسته رسم نشنه اینهامیگیره واولین شکل نوشتاری، اموخطیکه مابه نامِ {میخی} اوره می شناسیم، واو {میخی} بخاطر ازیکه اموچوبکای لبِ درپاره که {نی} است، میگرفتن ویک بغلیشه می بُردن، ازامو {خطِ میخی} ایجادمیشه.
- (101) بناءً، حالاخط هم ایجادشد. نوشته هم ایجادشد. زراعت هم ایجادشد. جوامع بزرگتروکلانترشدن. ودرای پیچیدگیها، ایجاب ازیره میگردکه چون تراکم نفوس اینجه زیاداست، بعضاً مردُم، فرض میکونوم، دزدی میکنن، یا جنگ میکنن. وای مشکله، اما {قانون} نیست .
- (102) بناءً، آغازِ {قانون گذاری} ازاینجا آغازمیشه کی یکی ازاونهاقانون {همورایی} است که قوانین میسازه که فرض کونوم که اگرخوپس ازی نگردیم که اوعدالت داشت؟ یانداشت؟ یافرض کنیم اگه گاوی یک نفر، یک کس دیگره به شاخ میزنه، اوبازاموگاوه جزاءبته، وصاحبشه هم جزاءبته. مسائلی ازای قبیل.
- (103) حُب، معیارعدالتِ امروزه ره مطرح نکنین. منتها، جامعه به ای قسم پیش میره، {قانون سازی} ایجادمیشه.
- (104) دراین {قانون سازی}، یک قسمتِ زیادش حالادیدیم که ای آغازدورهء {مردسالاری} است. بسیاری قوانین بالای {زن} تحمیل میشه.
- (105) پس اُسطوره های میسازن. بناءً، گلِ موضوع {اُسطوره محور است - نه {تاریخ محور}}.
- (106) حُب، دراُسطوره اینهاچی میسازن؟ خوب، ماازکجا آمدیم؟ ستاره ها، واومسائله گپ زدیم، مُنتهابه این باوراست که خوحتی امی آفتاب ومهتاب واینهاره هم یک کس ساخته که برش امی توانه داره که اینهابه گردشِ بیان، ومسائلی ازی قبیل.
- (107) بناءً، اینهااولین {خدایان} خوده دآسمان پیدامیکنن، که امونجااست. که نمی بینیم، اومشکل جداست. ای مشکل هاامروزهم است.

(108) بهر صورت، وقتیکه خدایان ره ایجاد میکنن، واز اینها قصه ها، و اینها میسازن، واسطوره هامیسازن که نمی فهموم که {خدا} چی کرد؟ {مرد} چی کرد؟ و {زن} چی کرد؟ وای مسائل بسیار زیاد است.

(109) اما قسمت زیاد از اینها باز با {طبیعت} بستگی داره. مثلاً، اگر یک سیل کلان میایه و بسیار خانه هاره مییره؛ عوض اینکه بگویه "خو، یک امر طبیعی است"، میگه "خوایره خداکد". خدا چرای کاره کرد؟ بری ازی که {خدا} سرماقهر است. بین چه؟ نمیدانوم فلانی کدام روز چی کاری کرده بود، گناه کردیم، مرتکب گناه شدیم، و {خدا} سیله آورد. {خدا} طوفانه آورد. دیگه رعدوبرق بود، زلزله بود". ای مسایل.

(110) بناءً، {خدا} بسته میشه با {قدرت طبیعت}، در طغیانش. او طغیانش چی سیل باشه، چی رعدوبرق باشه، و اینها. بناءً، خداوند وابسته به یک چیزی شد.

(111) اکثر داستانهاییکه نوشته میشه، امینجه است که فرهنگه هنوز شفاهی. بلاخره، اینها که شکل نوشتن و اینها یاد میگیره، بری بار اول اینها حالانوشته میکنن. داستانها ره واسطوره هاره نوشته میکنه. و کله اسطوره های بری شان مهم بود، و او {خدا} است.

(112) حُب، چند وقت بعد، امی ذهنیت رابطیکه بین مصریها، و امی دودریائیکه نام گرفتیم، {فرات} و {نیل} است، مردم سفر میکنن - اینجامیرن و اونجامیرن. و مصریها هم یاد میگیرن. منتها، مصریها، شکل تصویری است. هیروگلیف است. و اینها. اونجا آوائی نیست. زیاد تر نوشتاری است در {فرات}.

ادامه داره

...!... تبدیل آواز صوتی به خط توسط: غلام نبی مَبْتَكِر

کمپوز و دیزاین دری از: غلام نبی مَبْتَكِر

=====

Nabi Mubtakir

پروفیسر علامه داکتر زمان {ستانیزی} افتخار، سرمایه، و هدیه ایست برای همه افغانها، افغانستان، و بشریت که من اورا داکتر ذاکرنائیک {معاصر} و نوین افغانستان و جهان مینامم!

غلام نبی مَبْتَكِر

مؤلف و ناشر کتاب تاریخ و فرهنگ افغان و اسلام در انترنت، فیسبوک، امازون، و کتابفروشیهای شهر کابل

و تِس آپ: +93 799 33 11 00